

پاسخی به پرسش «آیا ول معطلیم؟»

یوسف کهن



مقدمه

قبل از هر چیز مایلیم به عنوان یک خواننده، مراتب خوشحالیم را از انتشار «آیا ول معطلیم؟» در سایت «نقد اقتصاد سیاسی» ابراز کنم. شخصا همیشه از عدم پرداختنِ نشریات سوسیالیستی به مسایل هنری، ادبی، فرهنگی و به ویژه تئاتر رنج برده‌ام. گویا اردوی کار اهل هنر، سینما، تئاتر و فرهنگ نیست و صرفاً باید به مباحثات نظری، انقلابی و تهییجی پردازد!

نوشته‌ی «آیا ول معطلیم؟» پرسش دو تئاتریست از همگی ماست. از خواننده‌ای مثل من که هیچ آشنایی شخصی، حرفه‌ای و هنری با آنها ندارد. پس بگذارید در کمال ناآشنایی، روی درددل‌ها و دغدغه‌های‌شان مکث کنم و در فضای تئاترگونه‌ای که به یاری قلم پردازش کرده‌اند، به آنها به گفت‌وگو بنشینم.

نه ول معطل نیستید!

این پاسخ کوتاه من به شماست. کسی که یک اثر فکری، فرهنگی و هنری تولید می‌کند، به اندازه‌ی کارگری که فرآورده‌ی مادی می‌آفریند، در ساختن بنای جامعه‌ی انسانی، تاریخ و فرهنگ آن نقش ایفا می‌کند. پس ابدأ «ول معطل» نیست. او نیز چیزی جز فروش نیروی فکریش برای امرار معاش ندارد. او هم در به‌در می‌گردد که استثمارش کنند! او هم کالایی برای عرضه به بازار تولید می‌کند، ارزش می‌آفریند که -چه بسا نه به‌صورت سود مالی بلکه به شکل نفع فرهنگی!- به جیب صاحب‌کارش می‌رود.

پس نقطه‌ی عزیمت و نقد ما به هر دو معضل -یعنی کار یدی و کار فکری- از یک جا شروع می‌شود: «نقد اقتصاد سیاسی».

حضور شکارچی

حکایت سگ‌آبی که با حضور شکارچی، بیضتین‌اش را می‌درد، تمثیل به‌جایی برای توصیف کارگری یا فکری در جامعه‌ی مبتنی بر سلطه، ستم و سود نیست. اقدام او غریزی است و اقدام انسان تولیدگر اختیاری، انتخابی، جمعی و به‌درجاتی آگاهانه است.

پاسخی به پرسش «آیا ول معطلیم؟»

اگر حضور شکارچی برای سگ‌آبی، بی‌خایه‌شدگی‌اش را تداعی می‌کند، حضور سنگین نظامی که با تحمیل فقر، بی‌حقوقی و سانسور هر روز بخش بیشتری از تولیدات مادی و فکری آحاد جامعه را به یغما می‌برد، خودزنی و خودسانسوری نیست! اردوی کار هرگز در درازنای تاریخ، شمشیر داموکلس را به‌دست خودش بر سرش فرود نیاورده‌است.

تئاتر چیست؟

حق با شماست. در تئاتر چیز ارزشمندی هست که انگیزه‌ی شکارچی را برای شکار سگ‌آبی توضیح می‌دهد؛ و آن همان فراورده‌ای است که در تئاتر به دست شما آفریده می‌شود. اما طنز ماجرا اینجاست که شما می‌خواهید در حلق اثر هنری‌تان آزاد باشید؛ آن را به میل و اراده‌تان بیافرینید و آنطور که دلتان می‌خواهد به مخاطبان‌تان عرضه کنید و... اما چنین اجازه‌ای به شما داده نمی‌شود! درست همان طوری که چنین اجازه‌ای از کارگر یدی سلب شده‌است.

اگر از احساسات «سرخوردگی»، «بیپهودگی» و «نابودشدگی» دو شخصیت گفت‌وگوگر در نوشتار حاضر بگذریم، سئوالات عمیق و مهمی در این گفت‌وگو طرح می‌شوند: تئاتر چیست؟ رابطه‌اش با مخاطب چگونه است؟

پاسخی که از میان خطوط می‌خوانیم این است: تئاتر یک کالای فکری است. می‌تواند سفارشی باشد و به ترویج ایده‌های ضدفرهنگی یک حکومت خدمت کند و یا نقش خرمگس را بازی کند! یعنی موی دماغ حاکمیت شود، اندیشه‌های خفته را بیدار کند و اذهان مسخ‌شده را به چالش بکشد. تئاتر سفارشی مسلم است که مجوز قانونی می‌گیرد و از همه‌گونه منابع مالی و انسانی برخوردار می‌شود حال آنکه تئاتر متعهد، سانسور می‌شود، تحت پیگرد قرار می‌گیرد و خلاصه از جای دیگر سر درمی‌آورد!

رابطه‌ی تئاتر با مخاطب

پرسش مهم بعدی متوجه‌ی رابطه‌ی تئاتر با اردوی کار است. چرا آنان علقه‌ای به تئاتر نشان نمی‌دهند؟ در پاسخ به این سؤال، گفت‌وگوکنندگان پاسخ روشنی ندارند ولی استدلال می‌کنند که مثلاً در فرانسه کمک‌های مالی دولت و نهادهای مردمی

شرایطی فراهم کرده‌اند که مانع از گسست رابطه‌ی توده‌ها با تئاتر متعهد شده‌است. بعد هم نتیجه می‌گیرند که سرزندگی تئاتر متعهد در گرو آزادی بیان، استقرار دموکراسی و پاگیری یک جامعه‌ی مدنی است. با این توضیح که رابطه‌ی تئاتر با دموکراسی دوطرفه است؛ یعنی تئاتر، خود نیز در فرآیند دموکراتیزه کردن جامعه نقش دارد و باید به این نقش وفادار بماند. اما چگونه؟ از طریق اجزای بدون مجوز و زیرزمینی؟ پاسخی که مجدداً از لابلای خطوط خوانده می‌شود این است: شاید بشود با اجرای تئاتر با توسل به چنین سبک‌ها و سنت‌هایی نقش‌هایی بسیار کوچکی در دموکراتیزه کردن جامعه ایفا کرد اما با تئاتر نه؛ «**مکان تئاتر موکول می‌شود به پیروزی در استقرار جامعه‌ی دموکراتیک در راه.**»

جمع بندی

ضمن ابراز مجدد شادمانی شخصی‌ام از طرح این مباحثات در «نقد اقتصاد سیاسی» و با این امید که شاهد مباحثات بیشتری در این زمینه باشیم، میل دارم نظرم را این‌طور جمع‌بندی کنم که ترس از تیر شکارچی - که خایه‌مان را نشانه رفته - خایه‌دوری نیست! ضمناً همان‌طوری که کارگر یدی بخاطر تحمیل فزاینده‌ی بی‌حقوقی‌ها و فشارها هم‌چنان تولید می‌کند و هم‌زمان علیه شکارچی نیرویش را متحد می‌کند و به‌منظور به‌دست‌گرفت مالکیت و کنترل وسایل تولیدی و استقرار دموکراسی می‌جنگد، کارگر فکری هم ناگزیر است در کنار هم‌سرنوشتانش بایستد و با چسباندن برچسب «بی‌خایه‌ی بالقوه»، آفرینش هنری‌اش را به فردای نامعلوم حواله ندهد!

این را هم باید آویزه‌ی گوش کرد که در آغوش ولرم دموکراسی رقصیدن و تئاتر اجرا کردن چندان هنر نیست؛ زیر وحشت تیر شکارچی، اثر خلق کردن هنر است. این همان کاری است که برای مثال برتولت برشت در دوره‌ی استیلای فاشیسم انجام داد. او در دل نظام اقتدارگرا، مستبد و غیردموکراتیک نمایش‌نامه نوشت و تئاتر اجرا کرد. برای تئاتر تقدس قایل نشد، آن را از اجزایش متمایز نکرد و به نسیم دموکراسی - که چه بسا در آینده خواهد وزید - نه مشروط کرد و نه حواله داد. طبیعتاً برشت با محدودیت‌ها و موانع کار در جوامع استبدادی آشنا بود، از همین رو سبکی را ابداع کرد

پاسخی به پرسش «آیا ول معطلیم؟»

–یا برگزید- که با آن شرایط تناسب داشت. آگوستو بوال (Augusto Boal)، پیتر بروک (Peter Brook)، دیوید ادگار (David Edgar) هنرمندان دیگری هستند که در زمینه‌ی تولیدات هنری در نظام‌های توتالیتار، حرف‌های زیادی برای گفتن دارند. اینان و بسیاری دیگر مبلغ این ایده بوده و هستند که در جوامع غیردموکراتیک، تئاتر قادر است توده‌ها را از انفعال برهاند و با تشویق‌شان به تفکر انتقادی، توان تازه‌ای را در آنها برانگیزاند و نقش ارزنده‌ای در مشارکت فعال‌شان در تغییر روابط و مناسبات جامعه ایفا کند.^۱

^۱ به علاقه‌مندان به این بحث پیشنهاد می‌کنم ترکیباتی مثل Theatre and the State یا Political Theatre in an Age of Authoritarianism را سرچ کنند تا مقالات و کتاب‌هایی خواندنی و الهام‌بخشی پیداکنند.